

## انوری و زن ستیزی و مذمت شعر و شاعری

مریم اسماعیلی\*

### چکیده

انوری خاتم شاعران قرن ششم هجری است او را در فن قصیده سرایی یکی از سه پیامبر شعر لقب می‌دهند. ماهیت شعر انوری همواره مرکب از عناصر ضروری شعر و شاعری اعم از اندیشه و احساس و تخیل و آهنگ است. اشعار انوری با حوادث سیاسی و اجتماعی روحی و اخلاقی روزگار او به گونه‌ای منطبق است که می‌توان ردپای جریان‌های اجتماعی تاریخ را در شعر او به صورت ملموس مشاهده کرد. از جمله افتخارات انوری تلفیق علوم یونانی در شعر می‌باشد. زبان شعری انوری به دو گونه متمایز، یکی رسمی و تشریفاتی در قصیده و دیگری زبان طبیعی محاوره در قطعه و غزل می‌باشد. او از محدود شاعرانی است که با به کارگیری این دو فن ساختاری در اشعار خود صاحب سبک خاصی گردید.

**کلمات کلیدی:** انوری، زن ستیزی، مذمت شعر و شاعری.

### مقدمه

در میان همه‌ی ملت‌ها زبان و لغات شاعر ایزاری برنده‌تر و تاثیرگذارتر است. چون با روح و وجود انسان سروکار دارد، جایگاه خاصی برای ملل دارد و وضعیت ویژه‌ای برای رساندن مفاهیم و ارزش‌ها و افکاری دارد که شاعران به آن رسیده و پرورانده‌اند. اما در خصوص به کارگیری

\* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد بوشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، بوشهر، ایران.



ادبیات فنی در اشعار می‌توان گفت: ادبیاتی که شاعر با توجه به معلومات خود اعم از حکمت، دانش، موسیقی کلام، آرایه‌ها، تخیل قوی و علوم و فنونی که به آن‌ها احاطه دارد می‌تواند اشعار خود را از سادگی و پیراستگی درآورد و با الفاظ و ترکیب‌های تازه بیاراید. در این میان دیوان سراینده نامی حکیم اوحدالدین انوری ابیوردی از جمله دواوینی است که هم شامل معانی و مضامین ساده و بی‌پیرایه است و هم احتواء برمعانی دقیق و مشکل را دارا می‌باشد چرا که سلاست و جزالت (روانی و استحکام) در آثار او قابل مشاهده است و کلام در عین روانی فشرده و پرمغز و جمله دارای الفاظ قوی و محکم می‌باشد. در دیوان انوری با دو نوع ساختار شعری مواجه می‌شویم. یک بخش از اشعار او که از ترکیب کلام محاوره به گونه‌ای صریح و نزدیک به فهم عامه می‌باشد که شامل قطعه‌ها و غزل‌های اوست و بخشی از شعر که قصاید را مشمول می‌گردد، آمیخته به صناعت لغوی و علوم متداول عصر خویش است ولی این امر طبیعی می‌باشد زیرا که انوری این قالب شعری را برای مدح سلاطین دربار به کار گرفت و باید به گونه‌ای متناسب با طبع و پایگاه ایشان مروارید سخن را به رشته تحریر در می‌آورد. علاوه براین در دیوان انوری با یک امر ضد و نقیض روبرو می‌شویم که برای افکار زمینه‌ی تعمق بیشتری را به جا می‌گذارد و آن، این است که انوری به صرف اینکه شعر را پدیده‌ی عامه‌پسند می‌نامد در محیط شعر برآن بود که «پسندعامه گو هرگز نباشد». استفاده از صناعات لفظی و جای گرفتن معنی بسیار در لفظ اندک، امثله عربی، تضمین حدیث‌های نبوی، در برداشتن مفهوم علمی و استفاده شاعر از معانی قرآن، سبب گردیده که سادگی و صراحت با برخی ابیات او بیگانه شوند و او را در ردیف شاعران متصنّع قرار دهند.

### انوری و زن‌ستیزی

یکی از برجسته‌ترین نمودهای اجتماعی که موجبات نشر و انتقال نوع اندیشه و باور را در میان افراد یک جامعه فراهم می‌سازد فرهنگ است که به نوبه‌ی خود از ادبیات همان جامعه نشأت می‌گیرد. به ویژه اینکه اگر توسط برخی از افراد بلندآوازه نیز به کار گرفته شود با گذشت زمان به صورت الگویی متداول و همه‌گیر در میان افراد به کار می‌رود.

برحسب نمونه زن ستیزی در ایران متأثر از یک سری فرهنگ و آیین‌های بومی و یا غیربومی صورت گرفته و پس از آن رد پای از این عملکرد در ادبیات نیز کشیده شده است و در قالب رفتار سنتی در اذهان عموم شکل گرفته است.

در اثنای این سخن می‌توان به برخی از اشعار شاعران مطرح در ادب فارسی اشاره کرد که علاوه بر مدح زن دارای روحیه‌ی زن ستیز و زن گریز و حتی ضد فمینیست بوده‌اند از جمله‌ی این شاعران اوحدالدین انوری نیز هم چون خاقانی در دسته‌ی شاعران زن ستیز قرار دارد. انوری در چندین جای از دیوان خود همسرگزینی و ازدواج را منفور قلمداد کرده و آن را صرفاً به جهت برآورده کردن امیال نفسانی می‌دانسته.

«کاندرین روزگار زن کردن  
به جز از محض قلتبانی نیست»  
(انوری، ۱۳۷۶: ۵۳۹).

از نظر انوری زن موجودی است که مانع از جلوه‌گری و درخشندگی مرد می‌شود و زن را هم چون ابری می‌داند که سایه‌ی خود را بر ماهتاب وجودی مرد می‌گستراند و مانع از نمایان شدن استعدادهای یک مرد می‌شود.

«زن چو میغست و مرد چون ماهست  
ماه را تیرگی ز میغ بود»  
(همان: ۵۷۷).

از دیگر مواردی که انوری برای ستیزه‌گری با زن بدان پرداخته استفاده از نمادپردازی‌های فارسی است. به عنوان مثال حتی در زمانی که انوری از جور و ستم فلک سخن به میان می‌آورد به گونه‌ای آن را به زن پیوند می‌دهد و آسمان و فلک را چون مادری می‌داند که هر دم جور و ستمی را برای او متولد می‌کند.

«دایه دهر نپدورد کسی را که نخورد

بینی ای دوست که این دایه چه بی‌مهر و وفاست»  
(انوری، ۱۳۷۶: ۹۹).

«زمانه هر چه بزاید به عرصه نتوان برد  
که مادریست فلک بر نبات خویش غیور»  
(همان، ۲۱۵).



اگر بخواهیم در مورد نگرش این گونه افراد از زن و حقوق او، دیدگاهی بیاوریم می‌توان گفت که زن در ادبیات ایران نقش واقعی خود را ایفا نمی‌کند یا به گونه‌ای که آرمانی بدان نگرسته می‌شود و یا به صورت زنی حقیر و ناقص، همان گونه که در طول تاریخ ادبیات، زن آن گونه باید وجود خارجی ندارد و در حاشیه قرار گرفته و سرگرم به کارهای پیش و پا افتاده از قبیل مکر و فریبندگی و جلب توجه می‌باشد و هر جا سخن از بزرگی و دانش و شکوه باشد بی‌شک، صحبت از مرد و آیین مردانگی است البته آنچه مبرهن است و بر این گفته می‌تواند صحه گذارد این است که نویسندگان این گونه اشعار یا وقایع تاریخی مردان بوده‌اند.

از میان اشعار زن‌ستیزانه‌ی انوری یک بیت از کوبنده‌ترین ابیاتی که به منظور مغلوب کردن زن بیان کرده، این است که با قیاسی نامعقول بدترین مردان را در برابر بهترین زنان ارجحیت می‌دهد و با این نوع نگرش خود را در صف سردمداران ضد فمینیست جای می‌دهد.

«بدترین مرد اندر این عالم به بهینه زنان دریغ بود»  
(همان: ۲۸۳).

در اینجا سوالی که به ذهن خطور می‌کند این است که چگونه ممکن است کسی که زن‌ستیز باشد بتواند خود را راضی کند تا قلم در مدح زنی بفرساید و اشعار زیبایی به رشته تحریر در آورد و در چندین جای از دیوان خود به بیان اصفات مریم خاتون به گونه‌ای آرمانی و در قالب مدح پردازد و حتی او را فخر همه نژاد آدم بنامد.

«ای فخر همه نژاد عالم ای سیده زنان عالم»  
(همان: ۲۸۳).

و همچنین مدح زیبایی را به منظور عیادت از وی و نشان دادن تأثر خویش از عارضه‌ای که برای او پیش آمده بسراید.

آنچه که مورد توجه می‌باشد این است که طرز تفکر انوری بدین جا ختم نمی‌شود و او در ادامه مردانی را که به مهر و محبت زنان دل می‌سپارند محکوم به مرگ می‌داند.

«هر که او دل نهد به مهر زنان گردن او سزای تیغ بود»  
(انوری، ۱۳۷۶: ۵۷۷).

و نسخه‌ای را در قالب پندی برادرانه برای مخاطب خود می‌پیچد و او را به پیروی از اصول و قانون زندگی خویش فرا می‌خواند.

«ای برادر پند من بشنو اگر خواهی صلاح در معاش خویش بر قانون من کن یک مدار مرد باش و ترک زن کن کاندرین ایام ما زن نخواهد هیچ مرد با تمیز و هوشیار» (همان: ۵۸۷).

حال آنکه خود در سرتاسر غزلیاتش دائماً در فراق معشوقه خود لب به سخن گشوده و از عشق و خلوت و انتظار در آغوش کشیدن محبوب خود می‌گوید و با استفهام انکاری خود جواب خود را می‌دهد که کی می‌توان در برابر معشوقه خویشتن داری کرد:

«تا بود در عشق آن دلبر گرفتاری مرا کی بود ممکن که باشد خویشتن داری مرا» (همان: ۳۹۲).

به همین صورت بار دیگر در دیوان انوری به یک سری ضد و نقیض‌ها برخورد می‌کنیم، یک جا لب یار را هم چون چشمه‌ی آب حیات زندگی بخش می‌داند و تا رسیدن به آن خود را در ورطه‌ی فراق می‌بیند.

«به آب چشمه‌ی حیوان حیاتی انوری را ده که اندر آتش عشقت بکشتی زین هوس ما را» (همان: ۳۹۱).

و در جایی دیگر در مذمت زن، پیمان الهی عقد بستگی را رد می‌کند و آن را همچون جراحی می‌پندارد که طای طلاق موثرترین تریاق و پادزهر برای آن می‌باشد.

«مار نون نکاح چون بزدت ای به حرّی و رادمردی طاق هان و هان تا ز کس طلب نکنی هیچ تریاق به ز طای طلاق» (همان: ۵۹۹).

انوری با بیان این ابیات در نکوهش ازدواج نه تنها زن ستیزی خود بلکه خصوصیتی از خصایص مردانه را که همانا تنوع طلبی می‌باشد، به طور واضح بیان می‌کند چنان که خود می‌گوید:



«روز و شب دوزنده‌ی خصم و عدو باشد به تیر سال و مه باشد جماع و بوسه را پیشت چو پار  
ور اسیر شهوتی باری کنیزکِ خربه زر سرو قدی ماه رویی سیم ساقی گل‌عذار»  
(انوری، ۱۳۷۶: ۵۸۸).

اینجاست که می‌توان در مورد پایگاه عقیدتی انوری نیز در مورد اموری که او را مقید و پای‌بند می‌کند نظر داد و با قاطعیت تمام می‌توان گفت که او در زندگی شخصی خود خط مشی معینی را در پیش نگرفته و هرگز به تساوی حقوق بین زن و مرد اعتقادی ندارد و هم چون افراد خوش گذران در پی معشوق است تا دمی با او آرام گیرد و با کام جویی از او نیازهای خویش را برطرف سازد و این خود با توجه به اینکه در جامعه‌ای زندگی می‌کند که حکومت در دستان مردان است و توسط آنان پایه ریزی شده، امری طبیعی می‌نماید و این گونه در تفکر عوام بذکر و نگرشی پرورنده می‌شود که مرد نماد عقل است و زن نمادی از نفس و در نتیجه دیدگاه ارجح بودن مرد بر زن را به ذهن متبادر می‌سازد.

اشعار زن‌ستیزانه‌ی شعرای دیگر:

سعدی:

«زن نو کن ای دوست هر نو بهار که تقویم پاری نیاید به کار»  
(سعدی، ۱۳۸۵: ۱۶۳).

شیخ محمود شبستری:

«زنان چو ناقضات عقل و دین‌اند چرا مردان ره ایشان گزینند»  
(شبستری، ۱۳۸۴: ۹۰).

### انوری و مذمت شعر و شاعری

از جمله سوالاتی که با خواندن دیوان انوری ذهن را به سمت خود معطوف می‌دارد این است که چرا انوری با بی‌رغبتی که به جانب این حرفه نشان می‌داده و همچنین سالیان از عمر خود را که صرف یادگیری علوم مختلف کرده است به سمت شاعری روی آورده. با نگاهی به شرایط زندگی و اشعار او می‌توان فهمید که او در جوانی پدرش را از دست داده و ثروت متنابهی از او به ارث

برده است و آن ثروت را در امور عیاشی و خوش گذرانی مصروف داشته و پس از گذشت مدتی تهیدست شده و از روی ناچاری به شاعری و مداحی امرا و سلاطین پرداخته است زیرا که او شاعری را با وجود داشتن تحصیلات بسیار در علوم متداول عصر شغلی بی ارزش قلمداد می کرد. ولی به جهت گذران زندگی و فشار ناشی از فقر و تنگدستی و از طرفی چون می دانست که پیشه شاعری مورد توجه سلاطین است و شعرای مداح از این طریق به اشتهار و ثروتی دست می یابند همان گونه که رودکی بر اثر شعر دوستی و شاعرنوازی امیر نصر بن احمد سامانی به صلوات هنگفتی رسید و دل به شاعری بست و کاخ بلند پارسی را بنیاد نهاد و استاد شاعران شد.

بنابراین با وجود بی علاقگی به شعر و پست شمردن این حرفه، علی رغم میل خود بدان روی آورد و همان گونه که در دیوان او دیده می شود بخش اعظم سروده هایش را به مدح سلاطین و امرا تخصیص داده، در حالی که خود، آنها را «شعرهای باطل می داند که کمتر مصرفی هنری و اجتماعی دارند» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۲: ۵۲).

با بیان این مطالب از انوری می توان یکی دیگر از مباحث مطرح شده در دیوان این شاعر را که مذمت از شعر و شاعری است مورد دقت نظر قرار داد. که این خود جای تأمل و عمیق اندیشی بیشتری را در سراسر ابیات او می طلبد تا بدین طریق بدانیم که دلایل پست انگاشتن شاعری از دیدگاه او چه بوده است.

در دیوان انوری به صورت جسته و گریخته نظرات و آراء او را در باب شعر و شاعری می توان ملاحظه کرد. بر حسب نمونه در یکی از قصاید خود که به مذمت از شعر و شاعری پرداخته سعی داشته تا دیدگاه خود را از چارچوب شخصی بودن بیرون بیاورد و از منظر جایگاه اجتماعی بدان بنگرد تا به این موضوع پی ببرد که وجود و عدم وجود شاعر در اجتماع آیا تأثیری در روند نظام اجتماعی در عصر دارد؟ آیا نبود این حرفه می تواند خللی در این نظام وارد کند؟ به همین منظور نگاه خود را به سمت مشاغل دیگر چون بافندگی و زراعت می گرداند و حتی کناسی را با وجود پایین بودن جایگاه اجتماعی، لازم و ضروری می بیند و کمبود هر یک از آنها را در اجتماع به اندازه ای باعث ایجاد خلل در آن جامعه می داند و با خود می گوید اینکه شاعر باشد یا نه هیچ ضرورتی ندارد و بود و نبود آن به یک اندازه مؤثر است و کالای شعر جز در دربار پادشاهان و



امیران آن هم برای مجالس طرب و شادی و ماندگاری نام ایشان در تاریخ خریداری ندارد و با بیان اینکه آدمی از شغل کناسی به نان و نوایی برسد بهتر از اینکه شاعری را پیشه‌ی خود کند. نگاه سخت منتقدانه به این حرفه می‌برد و آنها را مورد خطاب قرار می‌دهد که «شما چه کاره‌اید که توقع دارید مردمان تمام نیازهای شما را از نعلین تا انگشتری برآورده کنند» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۲: ۱۲۶).

«تو جهان را کیستی تا بی معونت کار تو راست می‌دارند از نعلین تا انگشتری»  
(انوری، ۱۳۷۶: ۳۴۷).

این اقدام انوری بدین جا ختم نمی‌شود او در برخورد با کسانی که خود را شاعر می‌پندارند و مطابق با طبع فرومایه خود از روی طمع و برای تقرب جستن به دستگاه پادشاهان و به دست آوردن متاعی هر چند ناچیز قطعه شعری را مطرح می‌کنند به لحاظ رفتاری آنان را مورد نکوهش قرار می‌دهد و از حسادت و بخل آنان نسبت به یکدیگر سخن می‌گوید که چگونه برای اینکه هر یک شعرش بیش از دیگری به طبع نشیند با الفاظ به جان یکدیگر می‌افتند و چون گرگ یکدیگر را می‌درند و در نهایت سخنان بیهوده و گزاف خود را با عنوان حکمت نام می‌نهند.

«عادت طرح شعر آوردند قومی از حرص و بخل گنده‌ی خویش  
نام حکمت همی نهند آنگاه بر خرافات ژاژ ژنده‌ی خویش»  
(انوری، ۱۳۷۶: ۵۹۷).

انوری در پاسخ به این اشخاص به ظاهر شاعر می‌گوید: اگر کسی گفته که با چندین بیت می‌توان به مال و جایی رسید این گفته‌ها یاوه و تُرّهاتست، کسی که با چنین اندیشه‌ای می‌خواهد شعر بگوید، بداند که در این زمان هر کس که شعری بسراید به امید اینکه از قِبَل آن به صلّه و پاداشی از جانب ممدوحان دست یابد در این راه باید چند چیز را از ملازمات خویش قرار دهد. یکی دانش خضر و نعمت قارون و دیگری صبر ایوب و زندگانی نوح است.

«اندرین عصر هر که شعر برد به امید صلت بر ممدوح  
چار آلت بیایدش ورنه گرد از رنج غم، دلش مجروح



دانش خضر و نعمت قارون صبر ایوب و زنگانی نوح»  
(همان: ۵۴۶).

بی گمان با توجه به این توصیه‌ی انوری برای افرادی که صرفاً جهت سودجویی می‌خواهند در این عرصه قدم گذارند می‌توان فهمید که یکی از دلایلی که انوری خود را در مذمت از شاعری بر حق می‌دانسته به سختی بدست آوردن چیزی از جانب ممدوح بوده است چنان که در این باره می‌گوید:

«گر شعر در مراد می‌بگشادی یا کار کسی به شعر نوری دادی  
آخر به سه چار خدمتم صدر جهان از ملک چنان یک صله بفرستادی»  
(انوری، ۱۳۷۶: ۷۰۴).

با توجه به بحث مذمت از شعر و شاعری در دیوان این شاعر آنچه در این میان جلب توجه می‌کند و وجود رگه‌هایی از تناقض را در شعر انوری به وضوح بیان می‌دارد نقد شعر و شاعری می‌باشد تا آنجا که یکی از نگرانی‌های وی این بوده که با وجود داشتن ذهن و زبانی فصیح او را تنها یک شاعر بدانند که صرف دریافت صله اشعاری را در قالب تملق به تحریر درآورده و در این مورد در قطعه شعری بیان کرده که:

«غصه‌ها دارم ز نقصان از همه نوعی ولیک زین یکی آوخ که نزدیک تو مردی شاعرم»  
(همان: ۶۱۲).

عقیده‌ی انوری بر این است که شاعران به نوعی با سرودن شعر سعی در تأمین نیاز خود دارند و این عمل در پیش او به نوع خود گدایی و تکلی‌گری محسوب می‌شود. حال آن‌چه در این جا به عنوان سوال مطرح می‌گردد این است که چرا انوری خود را از زمره‌ی این شاعران جدا می‌دانسته در حالی خود نیز از این طریق امرار معاش می‌کرده. به عنوان نمونه در قطعه شعری که در قالب مدح برای ابوالفتح طاهر نوشته بیان کرد که او پس از تعریف و تمجیدهای بسیار که آنها را به عنوان یک زمینه‌سازی و مقدمه چینی برای بیان درخواست خود نوشته و به کار برده و پس از آن خطاب به ابوالفتح طاهر می‌گوید: گمان میر در این شعر که در مدح شما سروده‌ام برای برآوردن نیاز خود از جانب شما بوده هر چند که راه و روش شاعری به نوعی گدایی می‌باشد.



«ز غایت کرم تست یا ز خامی من  
بدین دقیقه که راندم کمان کدیه مبر  
که با گناه چنین منکرم امید عطاست  
به بنده، اگر چه گدایی شریعت شعر است»  
(همان: ۹۷).

و دیگر این که چرا انوری که خود شریعت شاعری را گدایی می‌خواند و در این باره تصریح می‌کند که:

«آتش عشق سیم نیست مرا  
سخنم لاجرم چو آب زرست»  
(انوری، ۱۳۷۶: ۱۰۹).

در یکی از مباحث خود در طلب بدره‌ی زر از عمد بن مخلص داستان پردازی می‌کند. بدین صورت که برای شروع کار صحنه پردازی خود، با ظرافت هر چه تمام‌تر از یک روز عادی سخن می‌گوید و ذهن خواننده را همراه با خود، با داستان درگیر می‌کند و از حرکات و سکناات کنیزک هندی در حجره‌ی مغازه می‌گوید و گره خوردن نگاه خود از راستای بازار به آن کنیزک و چگونه مبدل شدن آن روز به یک روز عاشقانه صحنه سازی می‌کند. و با روی کار آوردن شخصیت کنیزک به عنوان یکی از کاراکترهای اصلی داستان و مطرح ساختن درخواست خود از زبان آن کنیزک، روند اصلی داستان را در قالب شعر مدح پیش می‌برد و در نهایت چاره‌ی اصلی کار خود را با یک ترنم دقیق در دستان ممدوح می‌داند.

برای پاسخ دادن به این سوالات در مورد انوری ابتدا باید به یک شناخت از نحوه‌ی نگرش و انگیزش و امیال و تمایلات او رسید که در اینجا با در نظر گرفتن مواردی از نوع نقد و انتقاد و همین‌طور وجود تناقض در کلام او، می‌توان گفت که قرار گرفتن این فاکتورهای فکری و عقیدتی کنار یکدیگر در نهایت ما را به سمت مبحثی در روان‌شناسی سوق می‌دهد که نخستین بار توسط زیگموند فروید مطرح گردید و آن مبحث «فرافکنی» می‌باشد.

«فرافکنی یکی از ساز و کارهای پدافندی (دفاعی) در برابر نگرانی به شمار می‌رود، در این معنی خواسته‌ها و انگیزه‌های ناپذیرفتنی که بازشناخت آنها در «خود» ممکن است موجب ناراحتی شود به دیگران نسبت داده می‌شود. در این پدافندی به طور کامل در جهت عکس «درونی فکنی» می‌باشد و اساس آن از این طریق است که فرد می‌کوشد تمایلات نامناسب و ناپسند خویش را به

دیگران نسبت دهد و در نتیجه خود را عاری از هر گونه عیب و نقص بداند و خود را از احساس گناه برهاند با این وسیله فرد در مورد دیگران با مقیاس خویش قضاوت می‌کند. فرافکنی عبارت است از تمایل نسبت دادن آن چه در درون می‌گذرد به دیگران یا محیط. فرافکنی فرد را در مقابل اضطراب حفظ می‌کند، اضطرابی که در اثر اعتراف به کاستی‌ها و نقص‌ها ممکن است به وجود آید و با برجسته کردن و اغراق آمیز کردن صفات شخصیتی منفی در دیگران، از اضطراب می‌کاهد» (گنجی، ۱۳۹۱: ۱۶۸).

با بیان این بخش از زوایای فکری انوری روشن می‌گردد که این ناباوری‌های او ریشه در روح پریشان و ناآرام وی دارد، اینکه هم نمی‌خواهد او را شاعر بنامند ولی آن چه در واقع می‌بیند این است که در جوار شاعرانی قرار دارد که غم نان دارند، او برای ادامه‌ی شاعری خود نیازمند به نیرو و اعتماد به نفسی است که با توجه به روحیه‌ی متلاطم خود قادر نیست به تنهایی در خود ایجاد کند بلکه این امر وابسته به مسائل بیرونی می‌باشد.

بنابر این با هجومی که بر شعر و شاعر می‌برد در واقع می‌خواهد به گونه‌ای انتقام ناکامی‌های خود را بگیرد که تا اندازه‌ای می‌توان حق را به او داد. زیرا با نگاهی باریک و موشکافانه در این واکنش‌ها آن چه مشهود می‌باشد چهره‌ی منعکس شده‌ی انسانی آرمان گراست که بدان درجه‌ی اعلی از علم دست یافته ولی به دلیل نیافتن جایگاه اجتماعی که مد نظر اوست چگونه دچار سرخوردگی شده است.

«جهان نخواست مرا، بخت شاعری فرمود که هیچ عقل نمی‌کرد احتمال ایدر» (انوری، ۱۳۷۶: ۲۰۶).

از این رو به طور دائم به دنبال موقعیتی است تا خود را تثبیت کند و با تلفیق دانسته‌های علمی خود با شعر می‌خواهد به نوعی داد حکم دانی خود را بستاند به گونه‌ای که در جایی از دیوان خود در عذرخواهی از این که در مجلس شراب، قی کرده بود سخن را به جایی می‌رساند که صحبت از مزاج و قوای بدن و طبع انسان را پیش می‌کشد و با بیان این‌ها سعی دارد تا بار دیگر میزان آگاهی خود را از علومی که بدان احاطه دارد به معرض دید گزارد و در ادامه پس از توضیح درباره‌ی این



مباحث می‌گوید برای درک بیشتر این علوم باید به دنبال حکمت و دانش رفت زیرا نمی‌توان توضیح آن را در شعر گنجانند و از این طریق به معنای واقعی آن دست یافت. «راه حکمت رو که در معنی این جنس از علوم

ره به دشواری توان برد از طریق شاعری»  
(همان: ۶۴۵).

انوری در بیان این که پیشه‌ی شاعری را چه کسانی برگزیدند می‌گوید:

«شاعری دانی کدامین قوم کردند آن که بود  
ابتداشان امرء القیس انتهاشان بوفراس»  
(همان: ۲۳۶).

«این زمانی است که انوری زندگی شاعران را در نظر دارد، شاعران دلخواه او امرء القیس و ابوفراس بودند که هر دو از اشراف بوده‌اند و دارای زندگی سلطنتی و مرفه و بدان سبب از آنها یاد می‌کند» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۲: ۱۳۱).

«راستی به بوفراس آمد به کار از شاعران  
وان نه از جنس سخن یا از کمال قادری  
زانکه او چون دیگران مدح و هجا هرگز نگفت  
پس مرنج ار گویدت من دیگرم تو دیگری»  
(انوری، ۱۳۷۶: ۳۴۸).

در نهایت با یک مقایسه‌ی کلی از وضع شاعران در دوره‌های متعدد به این نتیجه می‌رسیم که در زمان سامانیان که شروع شعر پارسی بوده با دل‌بستگی بیشتر و به واقع حقیقی‌تری به پروراندن شاعران و دانشمندان مبادرت می‌کردند و «این امر نیز در اخلاق شاعران زمان تأثیر فراوان داشت و آنان را بلند طبع و آزاد منش می‌ساخت» (فلسفی، ۱۳۸۱: ۱۲۶/ج ۲ و ۱).

در حالی که پس از سامانیان، در روزگار فرمانروایی غزنویان و سلجوقیان و خوارزمشاهیان، پرورش شاعران در هنگام حکومت این سلسله‌ها غالباً «تقلیدی و دور از میل و رغبت و عقیده‌ی واقعی بود و تنها مداحی و تملق و ستایش اغراق‌آمیز شاعرانه می‌توانست ممدوحان را خرسند کند و شاعر را از خزانه‌ی ایشان نصیبی رساند» (همان: ۱۱۹/ج ۲ و ۱).

این عوامل سبب گردید تا از قدرت و منزلت شاعران و همچنین بلند طبعی ایشان کم شود و روند این اوضاع در دوره‌ی سلجوقیان نسبت به غزنویان نمود بیشتری پیدا کند. و گاهی اوقات به جایی

می‌رسید که دیگر شاعران در پی صله و جوائز هنگفت نبودند بلکه ملتسانه خواستار بخششی هر چند خرد و ناچیز از جمله شراب و پیراهن و کاغذ و کفش و هیزم از جانب ممدوح می‌شدند. بنابر این با نگاهی به زندگی شاعران درباری از آغاز شروع و رونق شعر پارسی تا بدین وقت و مقایسه‌ای در ارتباط با جایگاه شاعر و نحوه‌ی زندگی و موقعیت اجتماعی و حتی نوع درخواست او از ممدوح می‌توان گفت که: «شاعر بلند طبع زمان حق داشته‌اند که بر دوران گذشته شعر و شاعری افسوس خورند و در روزگار خود شاعری کردن را ننگ شمارند» (همان: ۱۲۸/ج ۲ و ۱).

#### منابع و مآخذ

- انوری ابیوردی، اوحدالدین، (۱۳۷۶)، دیوان انوری، با مقدمه سعید نفیسی، تهران: نگاه.
- گنجی، حمزه، (۱۳۹۱)، نظریه‌های شخصیت، تهران: ساوالان.
- شفیعی کدکنی، محمد رضا، (۱۳۷۲)، مفلس کیمیا فروش، تهران: سخن.
- فلسفی، نصرالله، (۱۳۸۱)، مقالات تاریخی و ادبی، به کوشش رضا احمد زاده، تهران: دارینه.
- سعدی، مصلح بن عبدالله، (۱۳۸۵)، بوستان سعدی، بر اساس نسخه محمد علی فروغی، به اهتمام سید احمد حسینی کازرونی، تهران: ارمغان.
- شبستری، شیخ محمود، (۱۳۸۴)، گلشن راز، تألیف دکتر بهمن سید نظری، ورامین: دانشگاه آزاد اسلامی.